

بررسی اندیشه‌های فلسفی در شعر بیدل دهلوی

سید عبدالحمید ضیایی

معنی بلند من، فهم تند می‌خواهد

صید فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم

شاید در نگاه نخست این پرسش به ذهن بیاید که مگر چه نسبتی بین ادبیات و فلسفه وجود دارد که می‌خواهیم در ادب فارسی به جستجوی مفاهیم فلسفی برآییم؟ پاسخ این پرسش مقدر را می‌توان به سادگی با کنکاش در تاریخ ادب فارسی کشف کرد؛ ادیبان فارسی تنها دربرگیرنده مضامین ادیبانه و شاعرانه نبوده، بلکه به دلیل وجود محدودیت و موانع تاریخی و فرهنگی در رشد و گسترش علوم عقلی، محمل مناسب و امنی برای انتقال مفاهیم فلسفی بوده است.

بسیاری از ادیبان و شاعران پارسی‌گوی، در عین حال فیلسوفان و حکیمان حاذق در علوم عقلی و خردورانه نیز بوده‌اند که از بیم تکفیرها و تهدیدها ترجیح می‌دادند مضامین عالی و دیرپاب فلسفی را در قالب‌های حریرگون و همه فهم ادبی ریخته و مفاهیم و مقاصد خود را بیان کنند و هم از خطرات و مخاطرات بی‌شماری که در انتظار فیلسوفان بود، رهایی یابند. بسیاری از آثار ادبی و اسناد تاریخی پیشین حکایت از ترس و بیم متفکران آزاداندیش در ابراز عقاید خود دارد.

به‌عنوان مثال از مجموعه رسایل برمی‌آید که جمعیت اخوان‌الصفاء، در پنهان داشتن آراء حقیقی خود، اصرار شگفتی داشتند و در آغاز «رسائل» خویش به پیروان اصلی

هشدار می‌دادند تا آن رسالات را در دسترس کسی قرار ندهند، مگر این‌که «آزاده و متفکر و طالب علم و دوستدار فلسفه باشد»^۱.

علاوه بر این، رهبران نهضت قرمطیان نیز در روابط درونی خویش از نوعی خطّ رمزی به‌نام «خط مقرمط» استفاده می‌کردند و شکل و شمایل این خط به‌شیوه‌ای بود که کسی، جز افراد و اعضاء اصلی نهضت، قادر به خواندن، درک و فهم آن خط نبود. همچنین در هنگام جذب یا پذیرش افراد به عضویت، سایر اعضا، فرد را سوگندهای گران می‌دادند تا رازهای درونی قرمطیان را فاش نسازد^۲.

تجربه‌ها و سرکوب‌های خونین فرقه‌ها و جریانات باطن‌گرا، به‌اندیشمندان آموخت که جریده باید رفت و در ضمن چنین شرایطی است که حافظ از «برکناره رفتن اهل نظر» یاد می‌کند درحالی‌که «هزارگونه سخن در دهان و لب خاموش» بوده‌اند می‌توان اشارهٔ حافظ و دیگر شاعران منتقد را به‌روزگاری ارجاع داد که اصحاب اندیشه هر یک به‌تیمتی بر سردار رفتند؛ از رافضی و زندق و قرمطی و باطنی و دهری و اعتزالی گرفته تا حلولی و فلسفی و اتحادی و ۱۰۰۰!

مجموعهٔ این عوامل باعث شد که متفکران سرزمین ما (اعم از عارفان و فیلسوفان) با پناه گرفتن در سایه‌سار درخت کهنسال ادبیات به‌خصوص شعر، موفق به انتقال حجم عظیمی از تفکرات عرفانی و فلسفی خود گردند. همین دقیقه ما را ناگزیر می‌کند که برای کشف و استخراج بنیان‌های فلسفی و عرفانی تمدن ایرانی-اسلامی و گشودن گره‌های کور عاطفی، فکری و ملی هویت در ایران، به ادبیات بویژه آثار برجستهٔ شاعران بزرگ پارسی‌گوی رجوع کنیم.

نیک واضح است که سودجستن از اصطلاحات منطقی و فلسفی، هم معنای حضور اندیشه و تفکر نبوده و بین کار بست اصطلاحات عقلی و مفهوم اندیشه‌ورزی و عقلانیت، این‌همانی (totology) و تلازم وجود ندارد و در نقطهٔ مقابل، فراوانند

۱. سیرای درک و دریافت این مسأله رک به: رسالان اخوان الصفا و خلان الوفا، ۱۲ جلد، بیروت، ۱۳۷۷ ق/ ۱۹۵۷ م.

۲. ک به لوتیس، برنارد: تاریخ اسماعیلیان، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ صص ۹۷-۱۱۳ و نیز بهدوی، عبدالرحمان، مقدمه بر فضائح الباطنیة ابو‌حامد غزالی، قاهره، ۱۳۸۳ ق/ ۱۹۶۴ م.

شاعرانی که بی‌هیچ بهره جستن از واژگان فلسفی-منطقی، آثاری سرشار از اندیشه‌های ناب عقلانی آفریده‌اند.

یادآوری این نکته هم خالی از فایده نیست که منظور ما از اندیشه در ادبیات تحمیل عقل و یافته‌ها و یافته‌های آن در دیگر عرصه‌ها بر ادبیات نیست و در نگاهی ابتدایی می‌توان دریافت که هیچ نسبت مستقیمی بین خرد منطقی و شعر وجود ندارد، به‌عنوان مثال ارتباط «شرح منظومه ملا هادی سبزواری» به‌همان مقدار از ادبیات و جوهر راستین شعر دور است که «الفیه ابن مالک» و «نصاب‌الصبیان ابونصر فراهی»

آنچه مورد نظر ماست حضور «خرد جوششی» در پیکره شعر است. خردی که چون چشمه‌ساری باکره، از کوهسار زبان می‌جوشد و در شریان کلمات جریان می‌یابد، نه صنعتگری‌ها و تکلیف‌مالایطاق مفاهیم قلمروهای دیگر بر شعر.

بر این مبنا، خرد جوششی حاصل تأمل و مراقبه زرف شاعر در بنیادهای هستی است که از صافی زبان عبور کرده و در حریر نرمگون عبارات دلکش خود را به مخاطبان می‌نمایاند.

نمونه‌ارجمند این نوع خردورزی را می‌توان در هجده رباعی خیتام، غزلیات حافظ، قسمت‌هایی مهم از مثنوی، مخزن‌الاسرار نظامی بخش‌هایی از شاهنامه و... مشاهده کرد. بیدل دهلوی یکی از نمونه‌ها و الگوهای درخشان تفکر در ادب پارسی به‌شمار می‌آید. پیش از ورود به مفاهیم و مضامین فلسفی در شعر وی، اشارتی کوتاه به ویژگی‌های شعر این شاعر بزرگ خواهیم داشت.

از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر وی می‌توان به‌باریک‌اندیشی، خیال‌انگیزی، به‌کارگیری ترکیبات نو، تشخیص بخشیدن به‌چیزهای بی‌جان، بهره‌گیری از نمادها و تلمیحات، استفاده از شیوه‌های شاعران گذشته، سادگی بیان و تازگی زبان شعری، توصیف طبیعت، بازی با کلمات و تکرار قافیه، بسامدها، حس‌آمیزی، تناقض (پارادوکس) و عرفان اشاره کرد.

به‌علاوه به‌جرات می‌توان گفت که بیشترین کاربردهای هنجارگريزانه زبانی و بیلاغی را در برابر زبان معیار شعر فارسی، می‌توان در شعر بیدل، ردیابی و جستجو کرد. استفادهٔ بیدل از عنصر تناقض را نیز (چنان‌که اشاره شد)، نباید از نظر دور داشت. تناقض بیشترین سهم را در واژه‌گزینی بیدل دارد، گرچه این تناقض در اشعار دیگر شاعران از سنایی و مولوی گرفته تا حافظ و شعرای نو پرداز ما وجود دارد، اما شعر بیدل در به‌کارگیری این شیوه، برجستگی خاصی دارد.

از تناقض‌های دلنشین شعر بیدل می‌توان به‌موارد زیر اشاره کرد^۱:

بدر می‌بالد مه نو، از کمین کاستن فربهی ما را ز راه پهلوی لاغر رسید^۲

*

امید عاقبت از هرچه داری نذر آفت کن

ز آتش، مزرع بی‌حاصلان سیراب می‌گردد^۳

*

دست ما و دامن حیرت که در بزم وصال

عمر بگذشت و همان چشم ندیدن باز بود^۴

*

شعله‌ای بودم کنون خاکسترم مفت طلب سوختن عریانیم را جامهٔ احرام کرد^۵

از دیگر خصوصیات ممتاز بیدل این است که وی یکی از مهم‌ترین شاعران ترکیب‌ساز است و برای درک درست از شعر بیدل، به‌ناگزیر باید با شیوهٔ کاربرد ترکیبات وی مألوف و مأنوس بود، به‌عنوان نمونه در این بیت:

دلیل کاروان اشکم، آه سرد را مانم اثر پرداز داغم، حرف صاحب‌درد را مانم

۱. برای مطالعهٔ مصادیق بیشتری از پارادوکس‌های بیدل ر.ک: فقیهی، حسین: بررسی ابمازهای خیالی و نقش عنصر خیالی در شعر بیدل، مندرج در سایت ذیل:

<http://www.persian-language.org/Group/Article.asp?ID=270&P=21>

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیات بیدل*، استاد خلیل‌الله خلیلی، فروغی، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش، ص ۵۷۲.

۳. همان، ص ۵۷۳.

۴. همان، ص ۵۷۶.

۵. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیات بیدل*، استاد خلیل‌الله خلیلی، ص ۵۷۷.

ترکیب‌های «کاروان اشک» و «اثر پرداز داغ» ساخته ذهن و زبان خَلق بیدل است. در بیت زیر نیز ترکیبات بدیعی دیده می‌شود:

شکست رنگم و بردوش آهی می‌کشم محمل

در این دشت از ضعیفی گاه باد آورد را مانم

گرچه وی به‌نیکویی واقف است که زبان با تمام امکان‌ها و قابلیت‌هایش، هرگز تاب معانی بلند وی را نمی‌آورد. کلام بیدل در این باره، سخت شنیدنی است:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان با همه شوخی، مقیم پرده‌های راز ماند

بیدل و اندیشه‌های فلسفی

در عین حال که بودیسم و هندویسم، تأثیر انکار ناپذیری بر شعر و اندیشه بیدل داشته، اما در نهایت، شهود و استنتاجات عرفانی و بینش وی، متنی بر آموزه‌های عرفان توحیدی است نه «همه چیز انکاری» و نظام چند خدایی شرقی.

به‌شهادت تاریخ ادب فارسی، پیش از بیدل نیز (چنان‌که اشاره کردیم)، کم‌نبوده‌اند شاعرانی که خود فلسفه می‌دانستند و شعرشان سرشار از مفاهیم و اندیشه‌های فلسفی است؛ عطار، سنایی و مولوی سه الگوی درخشان در این عرصه‌اند. در مثنوی مولانا، مقوله فلسفی

«وحدت وجود»، دفعات متوالی و در لباس تعابیر گوناگون مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته است.

تفاوت بحث در این جاست که مولانا کوشیده است حتی الامکان در تبیین مفاهیم و حقیقت‌های فلسفی، معنی را فدای لفظ نکند و مخاطبانش را در پیچ و خم اشارات و عبارات غامض و دور از ذهن، سرگردان رها نسازد. اما در شعر بیدل، در نگاه نخست به‌نظر می‌رسد که، وی چندان مشتاق آراستن زبان شعر خویش به «زیورهای مضامین نایاب و معنی بیگانه» بوده است که این وسواس، در برخی موارد، مایه کاستی فصاحت و صراحت شعر وی گردیده و آن را به‌هزار توی سرگردانی و ابهام رهنمون شده است. حتی دکتر شفیع کدکنی که هم خود شاعری تواناست و هم شعری را که دارای خرد جوششی و جوهره شعری باشد به‌نیکی می‌شناسد، درباره شعر بیدل بر این باور است:

«یکی از خصوصیات شعر بیدل، که زبان او را بیشتر مبهم و پیچیده ساخته، نوع ترکیبات و بافت‌های خاصی است که وی در شعر خویش استخدام کرده و با سیستم طبیعی و محور همنشینی زبان فارسی چندان سازگار نیست»^۱.

البته از نظر منتقدان بیدل، هیچ‌یک از این نقدها به معنی غفلت از اندیشه‌های ژرف و عمیق وی نیست^۲، اما بر این باورند که صرف ژرف‌اندیشی و وجود جهان‌بینی فلسفی-عرفانی نمی‌تواند حجتی موجه بر پیچیدگی زبان شعر باشد. ایجاد توازن بین کمال فرم اثر هنری و دریافته‌های عقلانی و به عبارت دیگر تشخیص بخشیدن به یافته‌های عقلی و روایت شاعرانه آن، مهم‌ترین وظیفه بیدل بوده که چندان بدان نپرداخته است. بیان عمیق‌ترین حرف‌ها در قالب ساده‌ترین واژگان، آن هم با زبانی صمیمی و صریح، در دیوان بیدل کمتر مشاهده می‌شود و اتفاقاً برعکس، وی پیوسته بر پیله پیچیدگی و حیرت تنیده است!

حتی زنده یاد سید حسن حسینی هم که از شیفتگان و ناقدان بیدل بود در تبیین معنای بیتی از بیدل «حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ایست/طاووس جلوه‌زار تو آینه خانه‌ایست» یک فصل از کتاب خود *بیدل، سپهری و سبک‌مندی* را به آن اختصاص داده، در پایان با اعتراف به ناگشوده ماندن معنای دقیق و معرفت‌آفرین این بیت (و ابیات مشابه) چنین آورده است:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز جامع علوم انسانی

۱. شمیمی کدکنی، محمد رضا: «بیدل دهلوی»، مجله هنر و مردم، دوره ۷، ش ۷۵-۷۶، آذر و دی ۱۳۴۷ ه. ش، صص ۵۱-۴۳.

۲. به عنوان نمونه در غزل زیر بیدل یکی از شاهکارهای خرد جوشی را آورده است:

گرد رامش جوش زد آثار اعیان ریختند	آن‌که از بوی بهارش رنگ امکان ریختند
آرزوهاش جهت یک چشم حیران ریختند	شاهد بزم خیالش تا ذره طرف نقاب
سینه چاکان ازل صبح از گریبان ریختند	تا دم کیفیت مجنون او آمد به یاد
وز ظهور جسم او آینه جان ریختند	از حضور معنی‌اش بی‌پرده شد اسرار ذات
از لب او دم زدند آیات قرآن ریختند	نام او بردند اسمای قدم آمد به عرض
وز کمالش معنی تحقیق انسان ریختند	از جمالش صورت علم ازل بستند نقش
هرچه این بستند نقش و هر قدر آن ریختند	غیر ذاتش نیست بیدل در خیال آباد صنع

"در پایان این مبحث ذکر این نکته ضروری است که ابیاتی از این قبیل که درکشان نیازمند شرح و تفصیل فراوان است، علی‌رغم جاذبه و رمزآلودگی‌های دلنشینی که دارند، از دید ما مصداق شعر کامل و ایده‌آل محسوب نمی‌شود و اختصاص این فصل به شرح این بیت نباید برای خواننده این توهم را پیش آورد که ایجاز و تمثیل فشرده‌ای به این شکل، غایت و مطلوب ذوق شعری ماست!"

بیدل تمایز چندانی بین هستی و نیستی نمی‌بیند، در نگره وی، نیستی، روی دیگر سکه هستی است و دلکش‌ترین و هوش‌رباترین فصل کتاب هستی، مقوله نیستی است.

نکته‌ای که - جسارتاً - در نقد کلام این بزرگان باید ذکر شود این است که پیچیدگی شعر بیدل نه تنها مبین ضعف بیان و عدم اعتنای وی به موازین طبیعی زبان نبوده، بلکه ریشه در کمال صور خیال و سحرآمیزی شعر وی دارد. شاید خود بیدل به این نکته وقوف یافته

بود که کسی نمی‌تواند به آسانی کلام و کمال شعر وی را دریابد که می‌سرود:
غیر ما، کیست حرف ما شنود؟ گفت و گوی زبان لال خودیم

اندیشه پیچیده بیدل و معانی بلند و زبان فرسا بی‌شک به بیانی تازه و متفاوت محتاج بود و بیدل به ناگزیر و با کاربست عالی‌ترین صورت‌های خیال، کوشیده است تا جامعه‌ای از جنس کلمات بر تن اندیشه‌های سهمگین خود بپوشاند و به‌زعم نگارنده، در این کار توفیقی به‌سزا یافته است. گرچه بیدل به‌خوبی می‌دانست که زبان، با معانی بلند بیگانه و نامحرم است:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان با همه شوخی مقیم پرده‌های راز ماند

شاید گناه از آشنایی اندک ما با اندیشه‌های بلند فلسفی و عرفانی بیدل باشد، نه تعقید و تناثر و ضعف شعر بیدل. به‌قول خود وی:

مشق معنی‌ام، بیدل! بر طبایع آسان نیست سر فرو نمی‌آرد، فکر من به‌هر زانو

در عرصه ارتباط ارگانیک لفظ و معنا نیز، تصاویر ذهنی بیدل، به هیچ وجه ساده و سهل نیست، بلکه آفرینش‌های هنری وی همچون جهان هستی، اسرارآلود و چنان‌که خود می‌گوید، «رستاخیز واژه‌ها» و «غلغله صور معانی» است. از سری دیگر از این نکته نیز نباید غفلت ورزید که شعر بیدل مبتنی بر قواعد زبانی رایج در خراسان قدیم بوده و امروزه مردمانی که بدان زبان گفتگو می‌کنند، زبان شعری بیدل را می‌فهمند و با ترکیبات و ساختار زبانی وی بیگانه نیستند.

مفهوم عدم در شعر بیدل

از مفاهیم فلسفی پرکاربرد در شعر بیدل می‌توان به دو مفهوم «هستی» و «عدم» اشاره کرد. برخلاف بسیاری از شاعران که به کاربرد ادبی و آرایه‌وار این دو واژه اکتفا کرده‌اند، بیدل با چیره‌دستی و تسلط تمام بر معانی فلسفی و مباحث مرتبط با عدم و هستی به شرح و بسط شاعرانه و فیلسوفانه این مفاهیم پرداخته و حیرانی‌های خود را در آیین زار شگفت این دو مفهوم به تماشا نشسته است:

هستی همان عدم بود، نی کیفی ونه کم بود

در هر لب و دهانی، من داشته است اویی

به جرأت می‌توان گفت که هستی و نیستی «عدم» بیش از هر شاعر دیگر و در بالاترین سطح در شعر بیدل نمود یافته است.

علاوه بر این، عبارات و واژگان هم خانواده این دو مفهوم، نظیر فنا، محو، وجود، یرون، نبودن، ذوب، غرق، کشته، زنده و اصطلاحات مترادف دیگر به‌وفور در شعر بیدل دیده می‌شود و تمامی این مصطلحات به‌نحوی با مفهوم هستی و نیستی در ترابط و گفتگو می‌باشد.

همواره در بحث هستی و نیستی، بیدل با بی‌اعتنایی به‌هر دو مفهوم ما را راهنمایی می‌کند که با عبور از هستی و عدم به‌واد دیگری برسیم که خود آن را «فطرت» می‌نامد عجیب نیست اگر بیدل را «شاعر فطرت و فکر» بنامیم:

شکوه فطرتم فرش است هر جا می‌روی بیدل

ز هستی تا عدم کی سایه افکنده‌ست شمشادم

هستی و نیستی در نگاه بیدل شبیه لباسی است که به‌رغم زیبایی و شگفتی زایی‌اش، به‌زودی مندرس خواهد شد و آدمی باید در جستجوی خرقة‌ای دیگر برآید که هرگز رنگ اندراس و کهنگی نگیرد و تغیر نپذیرد. در نگاه بیدل آن خرقة کهن، چیزی جز جامه فطرت نیست.

بیدل! لباس هستی تا کی شود حجابت؟ ای غرّة تعین! آن «خرقة کهن» کو؟

بیدل تمایز چندانی بین هستی و نیستی نمی‌بیند، در نگره وی، نیستی، روی دیگر سکه هستی است و دلکش‌ترین و هوش‌رباترین فصل کتاب هستی، مقوله نیستی است.

باده هستی که دزدش وهم و صافش نیستی ست

چون سحر گر اعتدالش دیدهای، خمیازه است

تمثیل جوهر و آئینه را نیز بیدل در باب عدم و وجود ذکر کرده است:

بیدل! اظهار کمالم محو نقصان بوده است

تا شکست آئینه، عرض جوهرم آمد به‌یاد

یکی از رباعیات فلسفی بیدل مشتمل بر حمله به سوفیست‌ها و منکران عالم عینی است؛ بیدل برخلاف سوفسطاییان و برای مرز گذاشتن بین تلقی خود از عدم با وهم سوفسطایی، عالم را دارای حقیقتی دانسته که با شهود، قابل رهایی و شناخت است:

سوفسطایی که از خورد بی‌خبر است گوید عالم تختلی سربسر است

آری عالم همین خیال است ولی جاوید در او حقیقتی جلوه‌گر است

وحدت وجود و وحدت شهود در شعر بیدل

نظریه «وحدت وجود» را می‌توان محور عرفان نظری به‌شمار آورد که توسط ابن عربی و پیروانش ایضاح و تبیین شد. این نظریه عرفانی، شامل روایت‌های متنوع و متعددی گردید در این مقال آنچه مورد بحث ماست روایت عرفانی این نظریه می‌باشد که در شعر بیدل نیز مورد استفاده و استناد واقع شده است.

در میان مسلمانان وحدت وجود به‌چهار گونه مطرح شده است:

۱. منظور از جوهر، اشاره به ماده‌ای است که به‌پشت شیشه می‌ماند تا خاصیت آیینگی یابد. تا وقتی که آئینه سالم است، جوهر آن، قابل رویت نیست، چرا که آئینه به‌جای نمایش جوهر، بازتاب دهنده تمثال مخاطب خویش است. شکستن و تکه شدن آئینه، باعث نمایان شدن جوهرها خواهد شد، در باب آدمی نیز این نکته صادق است.

الف) وحدت وجود به مثابه وحدت شهود (که از ناحیه عرفای متوسط بیان شده و کسی نیز چندان متعرض آن نشده است) براساس این تلقی، ذات حق وجود لابتنهای بوده و عارف با رؤیت عظمت حق، موجودات متناهی را در برابر او هیچ و غیرقابل اعتنا می‌بیند، در واقع نامی که عارفان به این روایت از وحدت وجود داده‌اند، وحدت مشهود و موجود است، نه وحدت وجود.

ب) مساوی و مساوق بودن تمام عالم با خدا که در این تقریر، ذات احدیت به صورت مجرد از مظاهر متحقق نبوده و مجموع عالم ظاهری است. حکیمان و عارفان بزرگ این نظریه را به «جهله صوفیه» نسبت داده و به تکذیب و تکفیر قایلان پرداخته‌اند. به عنوان نمونه ملا صدرا این قول را کفر آشکار دانسته است.^۱

ج) وحدت تشکیکی وجود: براساس این روایت، حقیقت وجود واحد، صاحب مراتب است یک مرتبه از آن حقیقت واجب است و مرتبه دیگر ممکن. این تقریر از وحدت وجود را می‌توان در آرای اولیه صدرالمتألهین شیرازی که مبتنی بر فهم اصالت وجود است جستجو کرد.

د) تحلیل خاص عرفا که صدرالمتألهین بعدها آن را در مجلدات دیگر کتاب اسفار بیان نمود^۲ (همان نظریه‌ای که توسط ابن عربی و پیروانش نیز تبیین شد). براساس این نظریه وجود از جمیع جهات بسیط و واحد بوده و کثرت طولی و عرضی در او راه ندارد. این حقیقت واحد، خداست و غیر او وجود نیست، بلکه هر چه هست صرفاً وجود نما (نمود) است. می‌توان نظریه «تجلی» را که در صدر تبیین کثرات ظاهری و رابطه آن‌ها با خداوند و تحلیل مراحل و مراتب تجلی ذات الهی است، مبتنی بر همین روایت محسوب کرد.^۳

۱ صدرالدین شیرازی، محمد: الاسفار الاربعه، منشورات مصطفوی، قم، ج ۲، ص ۳۴۵.

۲ ر.ک: اسفار، ج ۲، صص ۳۴۷-۲۸۶.

۳ برای مطالعه بیشتر در این باب ر.ک. به: شرح رساله المشاعر به تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش، صص ۴۱-۳۵، شرح مفاتیح قمی، سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵ ه.ش، صص ۴۱-۱۲۹؛ مهر نایان، سید محمد حسین حسینی طهرانی، تهران، انتشارات باقرالعلوم، بی تا، صص ۴۸-۱۲۱.

بیدل را می‌توان یکی از پرستشگران و باورمندان به عقیده وحدت وجود (طبق روایت چهارم) به‌شمار آورد. وی با ظرافت و دقتی تحسین برانگیز در اشعار خود به بررسی وجوه مغایرت و تفاوت‌های وحدت وجود و وحدت وجود پرداخته و با نگاهی نو، اختلاف دیرینه و ظاهری بین این دو مفهوم را قابل حل و رفع می‌شمارد. تاثیر پذیری بیدل از اندیشه وحدت وجودی ابن عربی انکار ناپذیر است.^۱

بسیاری از مثال‌هایی که در تبیین اندیشه وحدت وجود در دیوان بیدل آمده است پیش از وی در کلام فلاسفه و صوفیان مسلمان و غیرمسلمان ذکر گردیده، اما بیدل با مهارت و خلاقیتی اعجاز‌آمیز، به قول خود «حبابی را، لباس بحر» پوشانده است. از جمله تمثیل‌هایی که در شعر بیدل برای تبیین مبث و وحدت وجود به کار رفته می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

یک نقاش و چندین تابلوی هنری^۲

دانه و خوشه: که کثرت دانه‌ها در خوشه‌ای واحد مجموع می‌شود^۳

دریا و امواج^۴

دریا و حباب^۵

انسان تنها و خیال^۶

تصویر در آب^۷

گوهر و آب^۸

شگفت این‌که وی در یکی از رباعیات خود، خلاف آمد دیگر گفتارها و باورهای

خود، به نقد وحدت پرداخته است: *پرشده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

۱. رک: زرین کوب بروجردی، عبدالحسین: *با کاروان حله*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ص ۳۱۰
۲. جوش انیا اشتباه ذات بی‌همتش نیست کثرت صورت غبار وحدت نقاش نیست
۳. عالم کثرت، طلسم اعتبار وحدت است خوشه‌ها آینه دار شوخی یک دانه‌اند
۴. اگر موجی، اگر بحریم و گر آیم با گوهر دویی نقشی نمی‌بندد که ما را از تو وا دارد
۵. سرمایه حباب به غیر از محیط نیست آب تو آب ما و هوایت هوای ما
۶. جهان گل کردن یکنایی اوست ندارد شخص تنها جز خیالات
۷. وحدت از خودداری ما تهمت‌آلود دویی‌ست عکس در آب است تا استادهای بیرون آب
۸. محیط و گوهر و آب و حباب و موج یکی‌ست تو از عمی بی تشخیص این و آن شدمای

وحدت هرچند خلوت اسراری است چون وانگرتند، عالم بیکاری است
 من والہ کترتم، که دلدار مرا با من سودای کوچه و بازاری است
 بیدل در سلوک خاضعانه خویش و با عبور از وحدت و کثرت، از فنای مطلق
 سر درمی آورد:

نه وحدت سراپیم، نه کثرت نوایم فناپیم فناپیم، فناپیم فناپیم
 و چه قناعت شگفتی در این عبور نصیب بیدل می شود!
 قانع به جام وهمیم، از بزم نیستی کاش قسمت کنند بر ما، از یک حباب، نیمی
 و در نتیجه همین قناعت است که به مرتبه عظیم تحیر در جمال بی مثال معشوق
 می رسد:

شاید گلی ز عالم دیدار بشکفتد تا چشم دارم، آینه خواهم گریستن
 آشنایی زدایی و هنجار شکنی در شعر بیدل دست به دست هم می دهد و سفری
 مستمر و مداوم از وحدت به کثرت و بالعکس را در لباس زیبای شعر، فراچشم مخاطبان
 می نهد.

یکی دیگر از اندیشه های مطرح در اشعار بیدل، بیان راهی به راهی است. افلاطون
 در کتاب جمهوریت، تمثیل غاری را فراروی مخاطبان می نهد که مردمان در آن محبوس
 بوده و در تعلق غار زیسته اند و پا و گردن آنان به زنجیر بسته شده به طوری که از جای
 خود حرکت نمی توانند کرد و جز پیش چشم خود به سوی دیگری هم نظر نمی توانند
 افکنند، زیرا زنجیر نمی گذارد که آنان سر خود را به عقب برگردانند... الی آخر!

بیدل در یکی از غزلیات دل انگیز خود راه برون رفت از غار و مُثُل افلاطونی را
 چنین مطرح می کند:

چو شمع یک مژه واکن ز پرده مست برون آ

بگیر پنبه ز مینا، قدح به دست برون آ

نمرده چند شوی خشت خاکدان تعلق؟

دمی جنون کن وزین دخمه های پست برون آ

۱. برای تفصیل درباب تمثیل غار و مُثُل ر.ک: افلاطون: جمهوری، ترجمه فواد روحانی، صص ۷-۳۹۴.

جهان رنگ چه دارد بجز غبار فسردهن؟

نیاز سنگ کن این شیشه از شکست برون آ

در ادامه همین غزل بیدل مجدداً به بحث عدم و وجود پرداخته و آن را غبار خیال

می‌شمارد:

امید یأس وجود و عدم غبار خیال است

از آن چه نیست مخور غم از آن چه هست برون آ

مباش محو کمان خانه فریب، چو بیدل

خدنگ ناز شکاری، ز قید شست برون آ

مفهوم «هیچ» در شعر بیدل

یکی از واژه‌های پرکاربرد و کلیدی در شعر بیدل واژه «هیچ» است. به طور کلی این واژه در نظریه‌های عرفانی، کاربرد معنایی دوگانه‌ای داشته است: هیچ در معنای عدم یا نیستی و هیچ در پوچی و بیهودگی. در معنای نخست، مفهوم «هیچ» مساوق و مساوی است با نیستی سالک در نفس خویش و نیل به وجود مطلق. اما در دومین معنا، مفهوم «هیچ» با معانی و مفاهیمی از قبیل بی‌معنایی، پوچی محض و خلأ، مترادف می‌باشد. معنای دیگری که عارفان از این اصطلاح اراده کرده‌اند تهی‌وارگی و خالی شدن از توهمات «هست و نیست» و رهایی از تعلقات «نفس اماره» است که می‌توان آن را هیچ‌انگاری عرفانی نامید. نگاه بیدل به مفهوم هیچ، نگاهی پارادوکسیکال و چند جانبه است. وی در پاره‌ای از ابیات، واژه «هیچ» را در معنای «نستی محض» به کار برده و در دیگر ابیات برخلاف این رویکرد، نوعی تلقی مثبت و نگرش عرفانی به آن داشته است. به عنوان مثال وی در بیت زیر هیچ را به معنای نیستی محض به کار برده است:

جان هیچ و جسد هیچ و نفس هیچ و بقا هیچ

ای هستی تو ننگ عدم تا به کجا هیچ

و نیز در این بیت:

منزل عدم و جاده نفس، ما همه رهرو رنج عبثی می‌کشد این قافله با هیچ

اما در بیت زیر بیدل، هیچ را به معنای نگاه مثبت عرفانی و وحدت وجود (یا وجود

مطلق) استفاده نموده است:

مارا چا خیال است به آن جلوه رسیدن او هستی و ما نیستی، او جمله و ما هیچ
بر مبنای نگاه بیدل در بیت مذکور، آدمی نماد و نمودی از عدم «هیچ» است که در
نهایت سلوک، خراستار آن است که نیستی را در نفس آن هستی کل، به شکلی تازه و
فناناپذیر از مستی بدل کند. در بیت دل‌انگیز دیگری، بیدل این «هیچ» یا نیستی را فارغ
و جدا از توکل بوجود مطلق، «زیر و بم وهم» می‌نامد:

زیر و بم وهم است چه گفتن، چه شنیدن طوفان صداییم در این ساز و صدا هیچ
بر خلاف تعاریف فلسفی، مفهوم عدم در شعر بیدل واجد مکان است و گذرگاه

سالک به سوی معشوق:

بر امید آن که یابیم از دهان او نشان موی خود را جانب ملک عدم داریم ما
ری عدم را طلعت آبادی می‌داند که باید به جستجوی آن برخیزد:
زان دهان بی‌نشان بوی سراغی برده‌ام تا قیامت بایدم راه عدم پرسید و رفت

مقوله حیرت در اندیشهٔ بیدل

حیرت به‌مثابه مفهومی عرفانی-فلسفی، نقش و جایگاه مهمی در تفکر و شعر بیدل دارد
و بسامد بالایی را در شعر وی به‌خود اختصاص داده است. یکی از نمادها و
اصطلاحات متناظر با حیرت در شعر بیدل آینه است. او چندان به آینه و کاربست آن
در شعر خود اکتفا داشته که وی را «شاعر آینه‌ها» نامیده‌اند. ترکیباتی از قبیل آینه
خانه، آب آینه، آینه‌خو، آینه‌گری، آینه‌پرداز، آینهٔ آغوش، آینه‌داری، جوهر آینه، صیقل
آینه، خانهٔ آینه، آینهٔ حسن، غبار آینه، خیال آینه، تمثال آینه و... تنها بخشی از
آینه‌پردازی‌های ادبی و فکری بیدل دهلوی به‌شمار می‌رود:

از حیرت دل بند نقاب تو گشودیم آینه‌گری کار کمی نیست در اینجا

و یا:

آیه می‌دمد ز سراپای من هنوز برق تحیرم چه شد از خویش رفته‌ام

بسیاری از مفاهیم فلسفی دیگر نیز در شعر بیدل به‌کار رفته است که پرداختن
به آن‌ها در حوصلهٔ این مقال و مجال نیست. فقط به دو نکتهٔ مهم که هر یک می‌تواند
محمور پژوهشی ارزشمند دربارهٔ بیدل و اندیشهٔ وی باشد اشاره می‌کنیم:

۱. بخشی از اندیشه‌های فلسفی-عرفانی بیدل در دو مثنوی «عرفان» و «محیط اعظم» تبیین شده است. حتی در نگرشی اجمالی به این دو اثر نیز می‌توان به شباهت‌ها و مفارقت‌های فراوان اندیشه‌های بیدل با آرای محی‌الدین ابن عربی (عارف مراکشی) دست یافت، اگرچه مقام علمی و فکری بیدل چندان رفیع است که حتی آثار مفکور نیز وجوه متمایز نظام اندیشگی وی با دیگر اندیشمندان را نشان می‌دهد. با این همه بیشترین شباهت‌های فکری بیدل و ابن عربی را می‌توان در این دو اثر جستجو کرد.
۲. اثرپذیری بیدل از آیین‌ها و ادیان هند به‌ویژه بودیسم و هندویسم نیز، هم چشمگیر است و هم شایسته تأمل و بررسی بیشتر: بیدل در شهر پتنه (پتنا) - زادگاه بودا - به دنیا آمد و کمترین دلیل برای اثبات آشنایی وی با اندیشه بودا، قرابت اقلیمی و جغرافیایی است. اما قرابت معنوی و روحانی خاصی نیز بین اندیشه‌های بیدل و بودا وجود دارد که کمتر به آن اشاره شده است.
- بودا و به‌طور کلی مکتب بودیسم گرچه با فلسفه چندان انس و الفتی ندارد، در عین حال مبتنی بر یک سلسله آموزه‌های فلسفی-عرفانی علمی بوده که دقت منطقی و نظم فلسفی خاصی بر آن حاکم است. ساختار استنتاجی و علی نظام فکری بودیسم، دلیلی بر این مدعاست.
- در شعر بیدل مفاهیم عرفانی-فلسفی فراوانی دیده می‌شود که مناسبتی تام با اندیشه‌های بودایی و هندویی دارد. بر مبنای تعالیم مندرج و مکتوب در نظام فلسفی جوگیان هند، امکان نیل به ذات مطلق از شش جهت معرفی و توصیف شده است. این شش جهت عبارتند از: *تال جامع علوم انسانی*
- اشتغال به حبس نفس، ضبط حواس یا تجرد از عالم محسوسات، تفکر و مراقبه، تمرکز نیروی معنوی، حصول بقین و نهایتاً امحای کامل در ذات مطلق. در شعر بیدل ترکیب شش جهت بارها به کار رفته است:
- قفس از شش جهت باز است، اما ساز وحشت کوی؟
من و آن بی‌پر و بالی که نتوان کرد آزادم

شش جهت راه من، از گرد تظلم بسته شد

بر در دل می‌برم از مطلب نایاب، داد

بعید است که مقصود بیدل صرفاً اشاره به شش جهت جغرافیایی باشد و پس
زمینه‌های متافیزیکی را مورد غفلت قرار داده باشد. یا با دقت در این بیت:

شش جهت مطلع خورشید وسیه روزی چند

سایه پرورد قفای مژده خفاشند

و

می‌توان دریافت که بیدل نیز به شش جهت وصول به خورشید حقیقت و رهایی
می‌اندیشید، نه صرفاً آفتاب آسمان.

همچنین، بیدل ترکیب «نفس دزدیدن» را بارها به کار برده و مقصود ری ضبط و
تزکیه نفس بوده است.

حاصل از هستی موهوم نفس دزدیدن این قدر بود که از آینه احسان کردیم

نفس دزدیدن را هم می‌توان با «حبس نفس» و هم با «تمرکز نیروی معنوی» در
مکتب فوق‌الذکر قیاس کرد.

اشاره به تغییر و ناپایداری اشیاء از اندیشه‌های بوداست:

نفس عالمی دارد اما چه حاصل دو دم بیش پرواز بسمل نماند

در این دو بیت هم می‌توان به وضوح رد پای اندیشه‌های بودا را جستجو کرد:

نشان گیر از گرد عقبا سراغم به آن نقش یایی که در گل نماند

بزد شوق اگر لذت نارسیدن اقامت در آغوش منزل نماند

به نظر نگارنده، مفاهیمی از قبیل هیچ، عدم، خیرت و مفاهیم مشابه را می‌توان نتیجه
اثربرداری بیدل از اندیشه‌های مطرح در مکاتب معنوی هند دانست، نه چنانکه برخی از
ماتریالیست‌ها می‌پندارند، معلول نگاه نیهیلیستی و هیچ‌انگاران بیدل!

ذکر این نکته نیز ضروری است که در عین حال که بودیسم و هندویسم، تأثیر
انکار ناپذیری بر شعر و اندیشه بیدل داشته، اما در نهایت، شهود و استنتاجات عرفانی و

بینش وی، مبتنی بر آموزه‌های عرفان توحیدی است نه «همه خدا انگاری»^۱ و نظام خدایی شرقی.^۲

نکته مهم دیگری که در درک شعر بیدل باید مورد توجه واقع شود، قرا هرمنوتیکی و درک چند بعدی از شعر بیدل است؛ دلیل این امر نیز واضح است؛ بیدل به شهادت آثارش از معدود شاعرانی است که اندیشه‌هایش در لایه‌های متعدد و متمعنایی، پیچیده و پنهان شده است و فهم ابعاد شعر وی بدون توجه به این نکته امکان‌ناپذیر خواهد بود.

شعر بیدل را باید بارها و بارها خواند چرا که در هر بار خواندن معنایی دیگر متجلی نموده و مثنای مخاطب را از عطر شگفت و غریبی که گویی از بهارهای گمشده در پرده‌های غیب وزیده است، سرشار می‌سازد.

منابع

۱. آشتیانی، سید جلال‌الدین: شرح مقدمه قیصری، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۵ ه.ش.
۲. افلاطون: جمهور، ترجمه فواد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ دوم ۱۳۴۲ ه.ش.
۳. بدوی، عبدالرحمان: مقدمه بر فضائح الباطنیة ابو حامد غزالی، قاهره، ۱۳۸۳ م، ۱۹۶۴ م.
۴. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، به تصحیح خال محمد خسته و خلیل خلیلی، به اهتمام حسین آهی، چاپ مروی، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۸ ه.ش.
۵. حسینی، حسن: بیدل، سپهری و سبک هندی، نشر سروش، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۶ ه.ش.

Pantheism.

۲. به عنوان نمونه از تفاسیر ناصواب از بیدل رک به: مومنوف، ابراهیم نظریات فلسفی میرزا عبدالقادر بیدل. سمرقند، ۱۹۴۶ م. در این کتاب مؤلف کوشیده است که مفاهیمی چون تناسخ، یانته‌بیزم و... را مطرح کند، اما ابیات و شواهد مورد ارجاع، هیچ ارتباطی مستفید با این مفاهیم ندارند!

۶. حسينى طهرانى، سيد محمد حسين: *مهرتابان*، انتشارات باقرالعلوم، تهران، بى تا.
۷. زرین کوب بروجردى، عبدالحسين: *باكاروان حله*، انتشارات علمى و فرهنگى، تهران. چاپ دوازدهم ۱۳۷۹ هـ ش.
۸. شفيعى كدكنى، محمد رضا: "بیدل دهلوی"، *مجله هنر و مردم*، دوره ۷، ش ۷۵-۷۴، آذر و دی ۱۳۴۷ هـ ش.
۹. صدرالدين شيرازى، محمد: *الاسفار الاربعه*، منشورات مصطفوى، قم، ج ۲.
۱۰. صدرالدين شيرازى، محمد: *شرح رساله المشاعر*، به تصحيح سيد جلال الدين آشتياني، اميركبير، تهران، ۱۳۷۶ هـ ش.
۱۱. لوئيس، برنارد: *تاريخ اسماعيليان*، ترجمه فریدون بدره‌اى، تهران، ۱۳۶۲ هـ ش.
۱۲. مؤمنوف، ابراهيم: *نظريات فلسفى ميرزا عبدالقادر بیدل*، سمرقند، ۱۹۴۶ م.
۱۳. رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، ۱۲ جلد، دار صادر، بيروت، ۱۳۷۷ ق/ ۱۹۵۷ م.